



## راز حکومت دکتر کاتوزیان بر دل‌ها و اندیشه‌ها

وکیل دکتر محمد عابدی\*

بزرگ بود

و از اهالی امروز بود

و با تمام افق‌های باز نسبت داشت

و لحن آب و زمین را چه خوب می‌فهمید

(سهراب سپهری)

### درآمد

استاد دکتر کاتوزیان، شخصیتی کاریزماتیک داشت. جاذبه او بسیار قوی بود. بزرگداشت‌های دوران حیاتش، پیام‌های تسلیت بزرگان سیاسی کشور و مراسم تشییع او نشان داد تا چه اندازه بر دل‌ها حکومت می‌کند. همچنین رفتار سرد برخی نهادها نشان از دافعه‌ی قوی او دارد که این ویژگی مردان بزرگ است. فعالیت‌های سیاسی و نوشته‌های او در اوایل انقلاب و دوران مبارزه با حکومت پهلوی و کتاب‌های آزادی و مبانی حقوق عمومی ایشان حکایت از طبع آزادی‌خواه او دارد. تعداد دفعات ارجاع به کتب او در مقالات و کتب دیگر حقوقدانان و تأثیر شگرف وی بر رویه قضایی، بی‌نظیر و انکارناپذیر است. تعهد و دین‌داری‌اش در عین روشنفکری و آزادی‌خواهی‌اش؛ دلبستگی به فقه و سنت‌ها در عین توجه به نیازها و ضرورت‌ها و حقوق روز جهان؛ رعایت حرمت قانون در عین تأکید بر عدالت و انصاف؛ تحلیل‌های دقیق و منطقی در کنار دخالت دادن اخلاق در حقوق؛ دفاع از آزادی‌ها و ارزش‌های مبتنی بر اصالت فرد در عین گرایش به اجتماعی کردن حقوق؛ تجربیات قضایی ده ساله به همراه پنجاه سال معلمی و تحقیق و نیز شیوه تحقیق و نگارش متون حقوقی به همراه پرورش شاگردان متعدد، همگی از بزرگی و

\*- دکترای حقوق خصوصی از دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.



جامعیت و ماندگاری این استاد بزرگ حکایت می‌کند. استادی که به حق به نام پدر علم حقوق ایران شناخته شده و تنها حقوقدان و چهره ماندگار واقعی است که مفتخر به دریافت نشان درجه یک دانش، تنها نشان رسمی کشور، شده است.

او امروز از میان ما رفته است و رسالت پاک کردن غبار از چهره عدالت را به عنوان وصیت برای ما و نهادها است. بر ماست که با برگزاری همایش‌های حقوقی و انتشار یادنامه‌ها اندیشه‌های ایشان را تحلیل و تجلیل کنیم و در مقام دفاع و دادرسی از نظرات او به سود عدالت بهره ببریم.

اکنون و به عنوان گام نخست، ضرورت دارد با بررسی دوره‌های زندگی و مطالعه مختصر آغاز و پایان یک روح بزرگ، ویژگی‌های شخصیتی و علمی آن عزیز سفر کرده بیان شود تا یکی از رازهای نفوذ او در دل‌ها و اندیشه‌ها معلوم گردد و مقدمات گام‌های بعدی فراهم شود.

مطالعه زندگی علمی و شغلی دکتر کاتوزیان، که از فراز و نشیب بسیار برخوردار است، از دوران تولد و مدرسه تا قضاوت و دانشگاه؛ و از اخراج تا دعوت مجدد و نیز بازنشستگی اجباری، جالب و آموزنده است و می‌توان شخصیت علمی و اخلاقی وی را از خلال آن‌ها استخراج کرد. تفصیل آن در کتاب‌های زندگی من، گامی به سوی عدالت، گذری بر انقلاب ایران و سایر تألیف‌ها آمده است، لیکن بیان مختصر آن برای دوست‌دارانش، که ممکن است فرصت یا امکان کتب تفصیلی را نداشته باشند، مفید به نظر می‌رسد.

### خوان نخست: دوران کودکی و نوجوانی

در دوم اردیبهشت ماه ۱۳۱۰، مقارن با عید قربان، از مادری ۱۶ ساله که «نوزاد عزیزش محل تبلور تمام آرزوهایش به حساب می‌آمد» و از پدری «پخته و دنیا دیده» و «اوکیل موفق و مشهور»، در محله‌ای «با کوچه‌های تنگ و خانه‌های گلین» و میان «مردمی ساده و بی‌آلایش» که «بسیاری از آن‌ها هنوز اتمیبل را ندیده بودند» متولد می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۱۱).

پدرش «به دلیل ارادتی که به امیر المومنین (ع) داشت مایل بود که همه فرزنداناش نشانی از او داشته باشند» (همان، ص ۱۲) مرد موقری که تا «نام حسین را می‌شنید اشک از گونه‌ها و ریش کوتاهش سرازیر می‌شد. محرم‌ها روضه خوانی می‌کرد و روز عاشورا خود به منبر می‌رفت و می‌گریست ... نام علی نیز همچون غرش طوفانی او را به لرزه در می‌آورد و عدالت را در چهره‌ی او می‌دید» (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۱۳۰).

غالباً در آغوش مادر بزرگش «که زنی مهربان و فداکار بود» و «توکل عجیبی به خدا و ارادت فراوانی به ائمه و به خصوص امام حسین (ع) داشت» از محبت و عشق سیراب می‌شد. روایت فاجعه کربلا را نخستین بار از زبان او شنید و نفرت از ظلم و حمایت از مظلوم در جانش مایه گرفت (همان، ص ۱۲).



برادرش «مرتضی ... نقاش بزرگی است، صورتگری از آن مردم»، خواهرش «مبعوثه نیز که در علوم تربیتی و تاریخ تحصیل کرده، شیرزنی است یگانه که در انقلاب سهمی بزرگ داشت» (همان، ص ۱۳).

نخستین معلم و مربی او مادرش بود. ایمان و اعتقاد مادر به خداوند الهام بخش جهان بینی‌اش شد و از شکیبایی مادر درس تحمل و عزت نفس آموخت. ذکر این داستان و نصیحت مادرانه در پنجاه سالگی فرزند آموخته است: «... در دورانی که از دانشگاه اخراج شده بودم و انواع گرفتاری‌ها آزارم می‌داد، با تمام قوا و امکان جسمی و معنوی خود به تحقیق و نوشتن می‌پرداختم ... یکی از این روزها که مادرم به منزل ما آمده بود، پس از ساعت‌ها کار مداوم، نزد ایشان رفتم و اظهار خستگی کردم. سخنم لحن شکایت نداشت و تنها بیان واقع بود. با وجود این مادرم به جای دلسوزی و استمالت و توصیه‌ی استراحت بیشتر، نگاهی ملامت بار نثارم کرد و گفت: «کار تو عبادت است، عابد راستین از کار خود لذت می‌برد و ملول نمی‌شود. این توفیق الهی است و تو به جای شکرگزاری شکوه می‌کنی؟» (همان، ص ۱۵ و ۱۶).

در سال ۱۳۱۶ وارد دبیرستان اقبال می‌شود و در دبیرستان علمیه تحصیل را ادامه می‌دهد و همراه با تیم والیبال دبیرستان، مقام نخست را، در سمت کاپیتانی، بدست می‌آورد. علاقه شدیدی به موسیقی و شناخت گوشه‌های آواز ایرانی پیدا می‌کند (همان، ص ۱۸ تا ۲۰) و همسرش نقل می‌کند که آواز لطیف و حریری داشته است. بعد از ۵ سال، رشته‌ی ادبی را انتخاب می‌کند و در پیچه‌ی تازه‌ای به دنیای ادب و عرفان می‌یابد. با چند بار مطالعه‌ی کتاب «سیر حکمت در اروپا» نوشته محمد علی فروغی و سیر در اندیشه‌های فلسفی بزرگان جهان، افق تازه‌ای را مشاهده می‌کند و ادبیات عربی را در ضمن تفسیر عرفانی نهج البلاغه فرا می‌گیرد و در می‌یابد که «انسان مرکز مطالعه شده ... بی‌طرفی علمی جای خود را به هدف-مندی داده و ذوق و اخلاق و عرفان و زیبایی و عشق در نظام ارزش‌ها جایی باز کرده است» (همان، ص ۲۶ و ۲۷).

در امتحان نهایی سال ششم ادبی، افتخار شاگرد اولی دبیرستان‌های تهران و نشانه درجه دو فرهنگ را بدست می‌آورد ولی به دلیل بیماری پدر و رعایت تکلیف اخلاقی ماندن در کنار مادر و پذیرش سرپرستی خواهر و برادر، از خیر استفاده از بورس تحصیلی و گذراندن دکتری روانشناسی یا فلسفه در فرانسه انصراف می‌دهد و در همان سال (۱۳۲۸) در امتحان ورودی دانشکده حقوق تهران شرکت می‌کند و پذیرفته می‌شود (همان، ص ۲۸ تا ۳۱).

#### خوان دوم: دوران دانشکده

در دانشکده حقوق از محضر استادان بزرگی چون دکتر شایگان، آیت الله محمد سنگلجی، دکتر سید حسن امامی، دکتر متین دفتری و استاد محمود شهابی خراسانی بهره می‌برد. از مرحوم سنگلجی به یاد دارد که می‌فرمود: «فرزندان من بدانید که یک سانتی متر



شاخ بهتر از دو متر دم است چرا که شاخ وسیله‌ی دفاع و حمله است و دم مزاحم حرکت» (همان، صص ۳۱ تا ۳۴).

در امتحان کتبی و شفاهی سال آخر دانشکده شاگرد اول رشته قضایی می‌شود و از جمله در درس اصول فقه از مرحوم شهابی نمره ۲۰ می‌گیرد «استاد شهابی موضوع را در شورای دانشکده مطرح و خواسته‌اند که برگه امتحان اصول به قم فرستاده شود تا آقایان مراجع و استادان حوزه ملاحظه بفرمایند که دانشجویان ما چگونه به دقایق فقه و اصول تسلط دارند.» (همان، ص ۳۷).

با انتخاب موضوع «عقد ضمان» به عنوان رساله و دفاع از آن با بالاترین درجه، دوره کارشناسی دانشکده حقوق را به پایان می‌رساند و آیت الله سنگلجی در پشت رساله تصدیق می‌کند «که به درجه از اجتهاد رسیده است» (همان، صص ۳۷ و ۳۸).

به جهت احراز رتبه اولی دانشکده حقوق، مستحق دریافت مدال درجه یک فرهنگ می‌شود ولی به عنوان اعتراض به شاه و با هدف حمایت از نهضت ملی دکتر مصدق، از شرکت در مراسم اعطای نشان توسط شاه امتناع می‌کند و مدال را برایش می‌فرستند، لیکن عمل وی بی مکافات باقی نمی‌ماند و از بورس تحصیلی اعزام به خارج از کشور محروم می‌شود (همان، صص ۳۸ و ۳۹).

#### خوان سوم: دوران قضاوت

به جهت فوت پدر و نیاز مالی خود و خانواده‌ی تحت سرپرستی‌اش، بعد از شرکت در رقابت استخدام برای گویندگی در رادیو و رد شدن به دلیل داشتن لهجه شهرستانی! و قبول رقیب با نفوذ شهرستانی‌اش؛ و انصراف از کار در بانک به جهت واداشتن به کار گل، آماده شرکت در امتحان ورودی قضاوت می‌شود. لیکن به دلیل فقدان سن قانونی استخدام در قضا (۲۵ سال) تحریک می‌شود که اصلاح سن شناسنامه‌اش را تقاضا کند. او خود می‌گوید: «سرانجام کاریابی در اجتماع به این شرط منتهی شد که پیمان شکنم، دروغ بگویم و دستگاه قضایی را فریب دهم. کاری که برایم به غایت دشوار و نفرت انگیز بود و هنوز هم از یادآوری آن احساس شرم می‌کنم ولی چاره منحصر بود و من در حال حاضر در اضطراب...» دادخواست اصلاح سن در دادگاه بدوی رد می‌شود ولی در دادگاه استان با این استدلال که «... در آنچه مأمور رسمی اعلام دیگران را ثبت می‌کند و خود به احراز واقع نمی‌پردازد ادعای جعل ضروری نیست و... ادعایی است که باید اثبات شود و همه دلایل، از جمله شهادت، می‌تواند در این زمینه به کار آید» و «پدرم در اعلام تاریخ ولادت به مأمور ثبت احوال دچار اشتباه شده است و این ادعا هیچ ربطی به مفاد سجلی و مأمور رسمی ندارد...»، ریاست دادگاه را با خود موافق می‌کند، هر چند رئیس محکمه در پایان جلسه، با ندایی آهسته، به وی می‌گوید: «می‌دانم دروغ می‌گویی، ولی طرز استدلال و شیوه بیان نشان می‌دهد که به درد دادگستری و قضاوت می‌خوری و ما باید وسیله استفاده از چنین جوانی را



فراهم آوریم». «با این بیان او در واقع عدالت و ندانی وجدان خود را حاکم کرد و مصلحت‌گرایی را بر اصول‌گرایی ترجیح داد، واقعیتی را که بعدها پایه روانشناسی قضایی و منطق در فلسفه حقوق خود قرار دادم و از آن دفاع کردم...» (همان، صص ۴۰ تا ۴۵).

در سال ۱۳۳۱ و انتخاب شهر مقدس مشهد به عنوان محل کارآموزی، با ابلاغ تقریرنویسی شعبه اول دادگاه استان خراسان، در دادگستری آغاز به کار می‌کند؛ با حقوق اندکی و اتاق استجاری محقر و فاقد وسایل گرمایشی، به نحوی که در شبهای سرد زمستان مشهد ناچار است هرچه دارد بپوشد «و لحاف‌ها و قالیچه‌های اتاق را بر روی خود انبان» کند تا بتواند از سرما نجات یابد و بخوابد (همان، ص ۴۸). تا پاسی از شب در کتابخانه حضرت رضا (ع) می‌ماند و به تحقیق می‌پردازد (همان، ص ۵۲). بنای اصلی رساله دکتری (وصیت) را پی‌ریزی می‌کند و اولین مقاله خود را با عنوان «اثر عقد ضمان» در مجله کانون وکلاء منتشر می‌کند (همان، ص ۵۳). «... هر روز که از خانه بیرون می‌آمدم خود را مقابل گنبد حضرت رضا می‌دیدم، زیارتنامه را از حفظ داشتم و با قرائت آن از بارگاه رضوی کرامت دعا می‌خواستم و از خداوند توفیق در راه خیر طلب می‌کردم...» (همان، ص ۵۵). پس از پایان کارآموزی و تکرار «داستان غم انگیز ملامت بار تبعیض و توصیه» در کارگزینی دادگستری، سرانجام به سمت دادرس علی‌البدل دادگاه بخش اراک منصوب می‌شود.

در همان ایام، در حالی که ۲۳ سال دارد، به کاروان هستی سر می‌سپرد و با دختر عمویش ازدواج می‌کند «پیوندی که همچون درخت کهنسال، هرچه بر عمر آن می‌گذرد، استوارتر و ریشه دارتر می‌شود» (همان، ص ۵۶).

در آغاز کار قضایی از شرکت در میهمانی‌های همکاران قضایی و بازی ورق و خوردن مشروب در آن محافل و نیز میهمانی‌های مجلل و کلای شهر فاصله می‌گیرد تا بتواند اصل بی‌طرفی را رعایت کند؛ مضافاً آنکه تربیت خانوادگی وی به نحوی بود که از بازی‌ها و سخنان آن محافل نه لذتی می‌برد و نه چیزی می‌فهمید (همان، ص ۵۹). در شهر اراک از پذیرش داوری یک اختلاف با حق الزحمه معادل ده سال حقوق قضاوتش انصراف می‌دهد و پاداش ریاضت و تقوا را با سخاوت به پای عدالت می‌ریزد (همان، ص ۶۰).

در سال ۱۳۳۴، در رقابت با پیش‌کسوتان، در اولین دوره دکتری حقوق دانشگاه تهران پذیرفته می‌شود و امتحانات دوره دکتری را با معدل نخست می‌گذراند و در سال ۱۳۳۸ از رساله خود با عنوان «وصیت در حقوق مدنی ایران» با درجه «بسیار خوب» و به عنوان نخستین دکتری حقوق ایران، در تالار شیخ مرتضی انصاری دفاع می‌کند (همان، صص ۶۴ تا ۷۲).

در سال ۱۳۳۴ به ریاست شعبه ۴ دادگاه بخش تهران منصوب می‌شود که بخشی از تجربه علمی استاد مرهون همین دوره است و بعد از مدتی وزیر دادگستری و استاد دانشکده



حقوق (محمد علی هدایتی) پیشنهاد مشروط ترفیع و انتقال به دادگاه شهرستان را مطرح می‌کند (شرط مذکور عبارت بوده از رسیدگی سریع! به پرونده گمرکات در شعبه ۵ دادگاه شهرستان). دکتر کاتوزیان پاسخ می‌دهد: برو این دام بر مرغی دگر نه / که عنقا را بلند است آشیانه.

سرانجام، بعد از مدتی «که کلیات دادستان این پرونده زبازد و کلاء و قضات شده بود»، «سبب گردید مقام‌های وزارتی، شعبه ۲۷ دادگاه شهرستان را ... برای جبران آنچه گذشت در نظر گیرند» (همان، صص ۷۱ تا ۸۱).

در سال ۱۳۴۰ به عنوان عضو هیأت سه نفره بازرسی دادگستری و ثبت استان خراسان انتخاب می‌شود. او وضعیت اجتماعی بیرجند و بازرسی از آن را چنین توصیف می‌کند: «... نقل کردند که روزهای تعطیل زنان شیرده را به چرا می‌فرستادند تا شاید با یافتن توت خشک و سایر پادرختی‌ها وسیله تقویت خود را فراهم آورند ... به تکرار گفته شد که، هنگام ورود علم به بیرجند، قضات تا چهار فرسنگی به پیشواز می‌روند و همه از دست نشاندگان او هستند. حتی پزشک قانونی و دادسرا و شهربانی همه با نظر او و خاندان علم برگزیده می‌شوند. هر ندای اعتراضی به سرعت خاموش می‌شود... یأس از دادخواهی و دادرسی ... و بیم از انتقام مالک بزرگ منطقه همه را به بی‌تفاوتی کشانده بود. بعدها نیز به زبان حال و به کنایه می‌فهمانند که ... عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری ...» ضیافت شام علم به عنوان بد ضروری پذیرفته می‌شود «ضیافتی که شایسته شهان و درباریان بود»، «تزیینات کاخ نیز به قصرهای افسانه‌ای شباهت داشت». «شب که به مدرسه محل سکونت خود آمدم، به جای سرزندگی، غمین بودم و خواب به چشمانم راه نمی‌یافت، از بی‌عدالتی رنج می‌کشیدم» (همان صص ۸۸ تا ۸۹). «هنگام نوشتن گزارش چند بار به تلخی گریستم، به حال خود و به حال ملتی که مظلومانه چنین ستمی را تحمل می‌کند» (همان، ص ۹۰). «در این گزارش... پیشنهاد دادیم که این وضع نابسامان به گونه‌ای تغییر یابد که مردم احساس امنیت کنند و زورگویان به هراس افتند». «ما هنوز در استان خراسان بودیم که دادگستری بیرجند منحل شد. قضات آن یا منتظر خدمت شدند یا معلق...، به طور خلاصه بساط حکومت پیشین برچیده شد» (همان، ص ۹۱) و البته «با سقوط کابینه‌ی امینی و نخست وزیر اسدالله علم، زخم‌های حاصل از این سفر ترمیم شد و زمان گرفتاری سبب زخم‌ها فرا رسید» (همان، ص ۹۱) زیرا پس از انتصاب دکتر کاتوزیان به سمت مستشار شعبه ۱۳ دادگاه استان تهران، اعوان اسدالله علم زخم خوردگان بازرسی بیرجند، که از ایراد اتهام توده‌ای بودن بازرسان راه به جایی نبرده بودند (همان، ص ۹۵)، در اقدامی به ظاهر قانونی با حذف شعبه ۱۳ از سازمان قضایی دادگاه‌های استان، وی را منتظر به خدمت می‌کنند «در واقع، مقام صدارت عظمی به این زبان فرموده بودند که زدی ضربتی، ضربتی نوش کن» (همان، ص ۹۶). بازتاب این اقدام نا بخردانه به حدی بود که هیأت مدیره کانون وکلای تهران، بدون



درخواست استاد، در جلسه‌ای فوق‌العاده، اعطای پروانه‌ی وکلالت در تهران را به وی تصویب می‌کند. انتقادهای موثر واقع می‌شود و ابلاغ مجدد مستشاری دادگاه استان همراه با اعطای یک پایه بالاتر صادر می‌شود (همان، صص ۹۷ و ۹۸).

دکتر کاتوزیان، بعد از مدتی، به معاونت اداره حقوقی منصوب می‌شود، در همان ایام که دکتر باهری به وزارت دادگستری می‌رسد. باهری که می‌خواست برای «مراد خود، شاه و علم، خدمت در خوری انجام دهد، تا اگر وجیه‌الله نیست، دست کم مقرب‌الخاقان شود» (همان، صص ۱۰۱ و ۱۰۲). در آن زمان شاه مجلس را منحل کرد «و می‌خواست اصول انقلاب سفید را با فرمان خاصی در زمره اصول قانون اساسی در آورد و رفراندوم را جانشین مجلس کند». برای تدوین هر اصل انقلاب، کمیسیونی مرکب از استادان و قضات تشکیل می‌شود و دکتر کاتوزیان نیز، علیرغم امتناع اولیه، مجبور به شرکت در جلسات کمیسیون می‌گردد، ولی در مخالفت با اساس تشکیل کمیسیون‌ها استدلال می‌کند که «شاه به هنگام تعطیل مجلس و به تنهایی صلاحیت قانون‌گذاری ندارد تا تهیه‌ی لایحه قانونی معنی داشته باشد». نتیجه‌ی مخالفت قابل پیش‌بینی است؛ احضار وی به وسیله‌ی وزیر دادگستری و اینکه «چرا شما با برنامه‌های شاهنشاه مخالفت می‌کنید» دکتر کاتوزیان به دکتر باهری پاسخ می‌دهد که «شما مأمور اجرای برنامه‌های شاهنشاه هستید. من مأمور اجرای قانونم». دکتر باهری در پاسخ گفت: «... اکنون من هم میدانم پاسخ این جسارت را چگونه بدهم. شما را به شهرستان‌ها منتقل می‌کنم و...»، «من هم با خونسردی ظاهری پاسخ دادم هر چه مصلحت می‌دانید عمل کنید من هم به راه خودم می‌روم و توکل به خدا دارم» (همان، صص ۱۰۲ و ۱۰۴).

چند روز بعد (۱۳۴۴/۳/۸) ابلاغی با این مضمون صادر می‌شود: «آقای دکتر امیر ناصر کاتوزیان؛ معاون اداره امور حقوقی؛ با حقوق پایه و حق مقام فعلی ... به دادیاری دادسرای استان مازندران معین می‌شوید ... وزیر دادگستری - دکتر محمد باهری» (همان صص ۱۰۴).

#### خوان چهارم: دوران دانشگاه، قبل از انقلاب

پس از قضایای فوق، دکتر کاتوزیان تمایل خود را جهت عضویت در هیأت علمی گروه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، به استادش، دکتر امامی، اعلام می‌کند. «برخی استادان مخالفت ضمنی می‌کنند با این استدلال که گروه می‌خواهد کسانی را به استادی انتخاب کند که از همین دانشکده دکتر گرفته‌اند و به خارج نرفته‌اند» (همان، صص ۱۱۳) هر چند به احترام دکتر امامی صورتجلسه گروه را امضا می‌کنند.

علیرغم موافقت دانشگاه با استخدام، دکتر باهری با انتقال وی از دادگستری به دانشگاه مخالفت می‌کند تا اینکه با انتخاب دکتر باقر عاملی به وزارت، و با تأخیر چند ماهه به علت مخالفت ساواک، انتقال به دانشگاه در سال ۱۳۴۳ محقق می‌شود (همان، صص ۱۱۴ تا ۱۱۶) و بدین سان خواب مرحوم سنگلجی که دکتر کاتوزیان را بر کرسی استادی و در حال



تدریس مشاهده کرده بوده‌اند، تعبیر می‌شود (همان، ص ۱۱۷). او که در درس مثنوی معنوی در حضور شاگردان و حتی بزرگانی چون دکتر حسابی، از استاد تمجید فراوان می‌کرده و به همه توصیه می‌کرده که دکتر کاتوزیان را سرمشق علمی و اخلاقی خود سازند و به دانشجویان مژده می‌داده که «استاد شایسته‌ای به دانشگاه می‌آید» (همان، صص ۱۱۷ و ۱۱۸). تألیف و انتشار کتاب‌های «کلیات حقوق خصوصی» در ۲ جلد، «مقدمه‌ی علم حقوق»، عقود معین، جلد یک، دوره مفدماتی حقوق مدنی، در کنار رساله وصیت و کتاب اعتبار امر قضاوت شده، از جمله یادگاری‌های حضرت استاد بعد از ورود به دانشگاه است.

مسافرت به پاریس و ملاقات و مباحثه با استادان معروف حقوق مدنی فرانسه، مانند هانری مازو، آندره تنک، کاربونه در سال ۱۳۴۶، و سفر به آمریکا در سال ۱۳۴۸ در برنامه مبادله استاد و ملاقات با استادانی از قبیل چرچ، هورست، داوسون و فولر و تدوین مقاله «اثر غین در قرارداد» به زبان انگلیسی و سفر فرهنگی - زیارتی به عراق همراه با دانشجویان از دیگر اقدامات استاد در این دوره است و در همین سفر اخیر است که دکتر کاتوزیان از امضای تلگرام به شاه مبنی بر شکرگزاری از مقام سلطنت و اعلام اشتغال به دعا گویی ولی نعمت خود امتناع می‌کند (همان، صص ۱۲۶ تا ۱۳۹).

در سال ۱۳۵۰، دکتر نصیری، رییس دانشکده، با تمهید مقدمات و یادآوری صفات شایسته‌ی دکتر کاتوزیان به هویدا، موجب می‌شود که پذیرش سمتی در کابینه به وی پیشنهاد شود؛ لیکن او با بلند نظری پاسخ می‌دهد که «با گروه حاکمان هیچ تناسبی و سازگاری ندارد تا چه رسد به همکاری» (همان، صص ۱۴۰ و ۱۴۱). در سال ۱۳۵۱ موضوع ارتقاء دکتر کاتوزیان از سمت دانشیاری به استادی مطرح می‌شود لیکن به هنگام بررسی آن، مدیر گروه وقت، دکتر افشار، نمره انضباط را ۳ می‌دهد، در حالی که حداقل نمره قبولی و شرط ارتقا کسب نمره ۴ بوده است، هدف اصلی اجبار غیر مستقیم دکتر کاتوزیان به موافقت یا حداقل سکوت در برابر درخواست استادی عبدالعظیم ولیان، وزیر و نایب التولیه مقتدر آستان قدس رضوی، در دانشکده حقوق بود. لیکن وقتی دکتر کاتوزیان در این معامله شرکت نمی‌کند، برگ درخواست ارتقاء به استادی را با تمام مدارک آن پاره می‌کند، دو هفته بعد نمره‌ها اصلاح می‌شود و با ارتقای وی به سمت استادی موافقت می‌شود (همان، ص ۱۴۲) و این چنین حق خویش را با شجاعت و حفظ عزت می‌ستاند.

### خوان پنجم: دوران پیوستن به انقلاب و آغاز آن

دکتر کاتوزیان در تحلیل پیوستن خود به انقلاب اسلامی سال ۵۷، علاوه بر سوابق ظلم ستیزی و عدالت خواهی‌اش، چنین می‌نویسد: «سال ۱۳۵۷ دوران بحران واقعی در ضمیر و روح همه‌ی ایرانیان بود. ظنین فریادهای الله‌اکبر معترضان و رگبارهای کشنده‌ی نظامیان، مجالسی برای تحقیق باقی نمی‌گذارد. من نیز همچو کاهی تابع این توفان بودم. حس می‌کردم سخنان زمان صلح و نظم، در دوران جنگ و ستیز و بی‌نظمی بیهوده و مسخره است؛ باید به





مردم پیوست و قانون زندگی را در میان آنان جستجو کرد ... سرنوشت خود را همبسته به دیگران دیدم و می‌خواستم آنچه دارم به پای انقلاب و مصالح ملی بریزم ... دلم از خدمت فرهنگی و نظری بریده شده بود و ترجیح می‌دادم در لباس روزنامه نگار و سیاستمدار و مصلح اجتماعی خدمت گذار باشم ... (لذا) به نوشتن مقاله‌های اجتماعی و استقرار بنیان حقوقی جامعه‌ی جدید پرداختم (همان، ص ۱۶۲). «بحران انقلاب نه تنها مرا به سوی عدالت فرا خواند، به جهاد در این راه نیز وا داشت (همان، ص ۱۶۳). «در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردم، دوش به دوش مردم ندای آزادی سر می‌دادم، از زخمی‌ها عیادت و دلجویی می‌کردم، و به سخنرانی‌ها گوش می‌دادم و گاه خود نیز آنچه که در دل داشتم بر زبان می‌آوردم...» (همان، ص ۱۶۴). مقاله‌های «آزادی مطبوعات و گوشه‌ای از آینده‌ی تاریخ» و «ثروت خاندان سلطنتی و نحوه رسیدگی به آن» در نشریه‌ی مخفی جنبش چاپ و تکثیر می‌شود. در روز آغازین هفته‌ی همبستگی در دانشگاه تهران در آبان ۵۷ و در حصار کمربندی از نظامیان مسلح و زمان حکومت نظامی، در مقام اولین سخنران از غیر قانونی بودن حکومت نظامی و مخالفت آن با قانون اساسی سخن می‌گوید و قضات را به خودداری از فرامین و تصمیم‌های مخالف قانون اساسی فرا می‌خواند (همان، ص ۱۶۶ و ۱۶۷)، در همان اجتماعی که دکتر شفیعی کدکنی غزل جاودانه‌اش را قرائت می‌کند (همان، ص ۱۶۷ و ۱۶۸): «موج موج خزر از سوگ سیه پوشانند / بیشه دلگیر و گیاهان همه خاموشانند /// چه بهاری است خدا را که در این دشت ملال / لاله‌ها آینه‌ی خون سیاوشانند /// آن فرو ریخته گل‌های پریشان در باد / که از می جام شهادت همه مدهوشانند /// نامشان زمزمه‌ی نیمه شب مستان باد / تا نگویند که از یاد فراموشانند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶، صص ۳۰۱ و ۳۰۲).

در همایش قضات در کاخ دادگستری به انتقاد از خود کامگی دادگستری و تشکیل دادگاه‌های اختصاصی می‌پردازد، در حالی که کاخ در محاصره‌ی نظامیان بود (همان، صص ۱۶۹ تا ۱۷۵) و در شب هفت کشتار شهدای میدان ژاله (۱۷ شهریور یا جمعه‌ی سیاه) و در جو خفقان حاضر می‌شود و به ایراد سخنرانی می‌پردازد.

در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی با نگارش مقاله‌ی مستدل با عنوان «مقدمه‌ای بر جمهوری اسلامی» از «جمهوریت» و «اسلامیت» نظام آینده دفاع می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۸ صص ۲۱ تا ۳۴) و با اعلام این امر که باید «در روابط بین دولت و مردم، مبنای حکومت جای خود را به خدمت بدهد و دولت خدمتگزار جانشین دولت حاکم شود» مقاله‌ی «دولت خدمتگزار و مسؤول به جای دولت حاکم» را منتشر می‌کند (کاتوزیان: همان صص ۳۵ تا ۴۰). در مقاله «حافظ نظم یا بازوی عدالت» «و برای از بین بردن تضادی که مأموران شهربانی و ژاندارمری با آن روبرو هستند» پیشنهاد «پلیس قضایی» را مطرح می‌کند (همان، صص ۴۰ تا ۴۵)، از آزادی و حدود آن در اسلام سخن می‌گوید (همان صص ۵۹ تا ۷۰). در «پیامی به مجلس خبرگان قانون اساسی، اهداف انقلاب و لزوم توجه به اسلام و حقوق ملت و تجربه



های بشری در تفکیک قوا را یادآور می‌شود (همان صص ۵۳-۵۸). اولین پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی را با شرکت حقوقدانانی چون دکتر جعفری لنگرودی و دکتر حبیبی با قلم خویش تدوین می‌کند که با اصلاحات جزئی در دولت و تغییرات اساسی در مجلس خبرگان به تصویب می‌رسد ولی هنوز پاره‌ای از اصول، تراوش افکار و محصول قلم دکتر کاتوزیان است.»

در همین راستا مقالات «پیوندهای ناموزون در پیش‌نویس قانون اساسی» (همان صص ۲۳۱ تا ۲۴۲) «نقدی تحلیلی بر پیش‌نویس قانون اساسی» (همان صص ۲۴۳-۲۹۰) «لزوم پاسداری از قانون اساسی» (همان صص ۳۲۷-۳۳۶) را منتشر می‌کند. در مقاله «در جستجوی راه وحدت» از اقدام خود در قید مذهب شیعه جعفری به عنوان مذهب رسمی در قانون اساسی دفاع می‌کند، در همان حال که باید حقوق کامل اقلیت‌ها رعایت شود (همان صص ۳۳۷ تا ۳۴۹). با نگارش مقاله «شوراهاى محلی و دموکراسی» (همان صص ۳۹۱ تا ۴۰۰) و تدوین قانون شورای محلی که در شورای انقلاب تصویب شد (مورخه ۵/۲/۵۸) شوراها را به عنوان مظهر دموکراسی و جمهوریت تقویت کرد. با انتشار مقاله مفصل «امر به معروف یا نهی از منکر یا عامل انقلاب فرهنگی و سیاسی» اهداف و لوازم و سوء استفاده‌های احتمالی این فرع مقدس دین را تشریح می‌کند (همان صص ۵۲۱ تا ۵۰۱).

در اوایل انقلاب و قبل از تعطیلی دانشگاه‌ها به دلیل انقلاب فرهنگی، به سرپرستی دانشکده حقوق و علوم سیاسی انتخاب می‌شود؛ ولی پس از مدتی در اعتراض به حمله به دانشگاه استعفاء می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۲۲۱-۲۳۱). همچنین پیشنهاد وزیر علوم وقت (دکتر حسن حبیبی) مبنی بر انتصاب به عنوان رئیس دانشگاه تهران را، به دلیل عدم اعتقاد به دخالت مستقیم وزیر در انتخاب رئیس دانشگاه و مغایرت آن با استقلال دانشگاه، رد می‌کند و پیش از آن نیز سمت وزارت علوم را، که در دولت موقت به او پیشنهاد شده بود، نمی‌پذیرد (همان، ص ۲۳۳).

پس از استعفای دولت موقت، از سوی شهید بهشتی و شهید باهنر (اعضای شورای انقلاب) سمت وزارت دادگستری به وی پیشنهاد می‌شود و هنگامی که دکتر کاتوزیان اعلام می‌کند «به این شرط می‌پذیرم که دادسرا و دادگاه انقلاب بر چیده شود و اداره دادگستری به عهده‌ی من قرار گیرد و آن گاه است که می‌توانم تلاش خود در راه اجرای عدالت بکنم» و با این شرط موافقت نمی‌شود، از پذیرش سمت مذکور عذرخواهی می‌کند (همان، صص ۲۳۶-۲۳۳).

به‌علاوه، با پیشنهاد مکرر آیت الله موسوی اردبیلی مبنی بر معرفی به مجلس برای عضویت در حقوقدانان شورای نگهبان موافقت نمی‌کند زیرا «به عیان می‌دیدم که باید فرمانبر و خشتی باشم یا استعفاء دهم پس چه بهتر که از آغاز کناره‌گیری کنم و عرض خود را فدا نسازم...».

## خوان ششم: دوران انفصال و عزلت

پس از انقلاب فرهنگی و تحولات سیاسی سال‌های ۶۰ و ۶۱، و تشکیل دادگاه اداری- انضباطی با نام «هیأت بازسازی نیروی انسانی»، ابتدائاً در سال ۶۱ رأی آماده به خدمت و سپس حکم به انفصال دایم دکتر کاتوزیان از خدمات دولتی صادر می‌شود. مستند حکم «اقدام بر خلاف مصالح جمهوری اسلامی و اصرار به تبلیغ به نفع گروه‌های ضد انقلاب در محیط آموزشی» بود. رأیی که علیرغم اعتراض تأیید می‌شود (همان، ۲۴۲). دکتر کاتوزیان سال‌های ۶۱ تا ۷۰ را «دوران انفصال و عزلت» می‌نامد. ایشان این دوران سخت را چنین توصیف می‌کند: «روزی که دفترم را در دانشکده حقوق ترک می‌کردم گویی دنیا را ترک می‌کنم، چون دنیایم را بر پایه تعلیم و تحقیق نهاده بودم و اکنون به خواری از آزمایشگاه آن بیرونم کردند، در حالی که گناهم تنها ستیز با ظلم و طرفداری از حق بود. ولی از آنجا که این پیامد را پیش‌بینی می‌کردم بر خود مسلط بودم و توکلم بر خدا بود...» در این دوران «چند تن از وکلای دادگستری دسته چک سفید امضاء خود را برایم فرستادند که با تشکر باز گرداندم. به دندان پزشکی رفتم مبلغ ناچیزی طلب کرد... حتی برق کش محله از گرفتن دستمزد امتناع کرد و وقتی علت را جویا شدم، گفت مگر جز این است که شما به خاطر حفظ حقوق ما خانه نشین شده‌اید، خیال می‌کنید لیاقت فهم این مطلب را ندارم؟ صورتش را بوسیدم و تشکر کردم. آن روز این حقیقت را آشکارا دریافتم که انسان شدن با عالم شدن رابطه‌ی مستقیم ندارد...» (همان، صص ۲۶۵ و ۲۶۶).

نیازهای مالی به قدری شدید می‌شود که با همسرش آماده ترک خوردن گوشت می‌شوند. تهدیدهای امنیتی نیز ترک خانه و آوارگی را تا مدتی موجب می‌شود (همان، ص ۲۶۶). در همین ایام آوارگی است که در شهر مشهد در منزل یکی از قضات شریف پناه می‌جوید.

در «دوران تنهایی و عزلت... مدتی به خود پرداختم، بر توکلم افزودم و از تمناها کاستم تا به قناعت و رضایت برسم. آنگاه با حرارتی که از آتش درون مایه می‌گرفت به کار تحقیق و تألیف پرداختم... صبح‌ها به تاریکی بر می‌خاستم و پس از نماز و نیایش به درگاه حق از او هدایت و اخلاص طلب می‌کردم...» (همان، ص ۲۷۱). در همین دوران انفصال، علیرغم محدودیتهای چاپ کتاب، جلد چهارم عقود معین منتشر می‌شود و برنده جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی می‌شود. در لوح تقدیر، رئیس جمهور وقت (رهبر معظم انقلاب) به نام ملت ایران از تلاش‌های فرهنگی دکتر کاتوزیان قدردانی می‌کند. دکتر کاتوزیان برای گرفتن جایزه حاضر نمی‌شود و در سال بعد که جایزه (۱۴ سکه بهار آزادی) را به دانشکده حقوق می‌آورند، آن را به دانشجویان نیازمند تقدیم می‌کند (همان، ص ۲۶۸).





انتشار جلد دوم، سوم و چهارم عقود معین، ضمان قهری-مسئولیت مدنی، پنج جلد قواعد عمومی قراردادها و دو جلد حقوق خانواده، یادگار گران‌بهای دوران عزلت است: این همه شاهد و شکر کز سخنم می‌ریزد / اجر صبری است کزان شاخ نباتم دادند.

«انتشار این کتاب‌ها تا اندازه‌ای اوضاع را تغییر داد. همه از مؤلف آن اثرها می‌پرسیدند و پاسخی مناسب نمی‌شنیدند»، «پیام‌هایی می‌رسید که اگر شکایت کنید راه بازگشت باز است. ولی من به این سخنان اعتنا نمی‌کردم». در جلسه‌ای بعد از اصرار همکاران و دوستان «سرانجام دکتر آزمایش و کالتنامه‌ی سفیدی را داد تا امضاء کنم ... امتناع از امضاء را دور از نزاکت می‌دیدم. و کالتنامه را امضاء کردم و ایشان دادخواست شکایتی به دیوان عدالت دادند» (همان، ص ۲۷۸). بعد از مدت مدیدی در سال ۱۳۷۰ دیوان عدالت اداری حکم انفصال هیأت بازرسی را می‌شکند و ناحق بودن انفصال را بعد از ده سال اعلام می‌کند. اداره حقوقی دانشگاه نیز با آن موافقت می‌کند. «به درستی معلوم نبود و هنوز نمی‌دانم که سبب خشم بیهوده‌ی پیشین و پشیمانی واپسین چه بوده است؟ آیا من دگرگون شده‌ام یا مصالح کشود تغییر کرده است؟...» (همان، ص ۲۷۹).

#### خوان هفتم: دوره بازگشت به دانشگاه

با نقض حکم انفصال در دیوان عدالت اداری، دانشگاه تهران حکم استادی دکتر کاتوزیان را صادر می‌کند. دکتر درودیان و دکتر عراقی (استادان بنام دانشگاه تهران) با محبت تمام ابلاغ دانشگاه را به منزل استاد می‌برند. مرحوم دکتر ابوالفضل قاضی، استاد مسلم حقوق اساسی، احساس شاعرانه‌ی خود را در قالب قصیده‌ای با عنوان «شادایانه» بیان می‌کند که بخشی از آن نقل می‌شود:

«به صحن علم و دانش نوبهاران در خزان آمد / نوای بلبل دستان‌سرا از بوستان آمد /// به یمن ذکر درویشان، علیرغم بد اندیشان / به مشکوی صفاکیشان مگر پیر مغان آمد /// بگو با جمع برنایان شیدای سر کویش / که استاد مسلم حضرت کاتوزیان آمد /// شهید آمد مفید آمد صدوق آمد صدیق آمد / کلینی هم‌ره علامه با صد ارمغان آمد /// به دیوان قضا حق فائق و باطل شود زایل / خدا داند که از دل این حقیقت بر زبان آمد /// فضیلت بر رذیلت می‌شود غالب یقین دانم / که مفهوم خلافتش ناصوابم در گمان آمد /// به تألیف دل یاران و تنبیه ستمکاران / همین ابیات بر احوال قاضی ترجمان آمد»

از سال ۱۳۷۰ به بعد، استاد کاتوزیان در دو مقطع کارشناسی ارشد و دکتری حقوق خصوصی در دانشگاه تهران و گاه در دانشگاه شهید بهشتی و واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، دروس حقوق مدنی، مسئولیت مدنی، حقوق مدنی پیشرفته و فلسفه حقوق را تدریس می‌کردند. راهنمایی ده‌ها رساله و پایان‌نامه ارشد و دکتری، که اکثر آنها به صورت کتاب‌های معتبر حقوقی منتشر شده است و پرورش ده‌ها دانشجوی دکتری که امروزه در دانشگاه تهران و سایر دانشگاه‌های ایران، به مثابه صدقه جاریه، عضو هیأت علمی



شده‌اند و راه دشوار عدالت را دنبال می‌کنند و افکار آزادی خواهانه و عدالت گستر و منصفانه استاد را منتشر می‌کنند، ثمره‌ی ارزشمند عمر با برکت ایشان در ۲۰ سال اخیر بوده است. در همین سال‌هاست که نشان درجه یک دانش را برای نخستین بار یک حقوقدان از دستان رئیس جمهور دولت اصلاحات (آقای خاتمی) در یافت می‌کند.

تألیف و انتشار کتاب‌های جدید مانند نظریه عمومی تعهدات (کتاب سال جمهوری اسلامی)، ایقاع (که از حیث موضوع بی نظیر است)، اثبات و دلیل اثبات در دو جلد، مسؤولیت ناشی از عیب تولید (که متأثر از تحلیل اقتصادی حقوق در آمریکا است)، حقوق انتقالی، مسؤولیت مدنی ناشی از حوادث رانندگی (که قانون مترقی بیمه اجباری مصوب سال ۸۷ متأثر از آن است)، عدالت قضایی (که پاره‌ای از آراء قضایی استاد را منتشر کرده و حس عدالتخواهی استاد را در عین قانون گرایی نشان می‌دهد)، توجیه و نقد رویه قضایی (به منزله راهی که استاد گشوده و ادامه آن برای کسب حقوق زنده یک ضرورت است)، شیوه تجربی تحقیق در حقوق، توسعه کتاب مسؤولیت مدنی و انتشار آن در سه جلد (به ویژه از حیث ارتباط حقوق بیمه با مسؤولیت مدنی در جلد سوم آن، با مشارکت دکتر ایزانلو)، کتاب شفعه وصیت و ارث، اموال و مالکیت، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، نقد رویه قضایی، آزادی و مبانی حقوق عمومی و چندین اثر دیگر همگی از اراده خستگی ناپذیر استاد در حرکت به سوی عدالت و آزادی حکایت می‌کند و خط بطلانی است بر سخن کسانی که «با چشم پوشی از مرارت‌های دوران عزلت و آوارگی»، تألیف کتب دهه هفتاد را مدیون فراغت و فقدان گرفتاری‌های تدریس می‌دانند.

ثبت و تشکیل بنیاد حقوقی کاتوزیان، با هدف اشاعه فرهنگ حقوقی و تدوین فرهنگ‌ها و دایره المعارف‌های حقوقی و توجیه و نقد رویه قضایی و انتشار «آن‌ها از دیگر اقدامات ماندگار و مفید استاد است که از سال ۱۳۸۳ شروع شده است».

در سال ۱۳۹۰ و پس از حدود ۶۰ سال جهاد در راه عدالت، و به تبع تحولات سیاسی رخ داده در کشور و دانشگاه‌ها، استاد کاتوزیان بازنشسته می‌شوند که کیفیت بازنشستگی و نحوه برخورد مسؤولان دانشکده با ایشان و سایر استادان دلسوز و بنام دانشکده حقوق، خود حکایتی است دیگر...

هر چند تقدیر و بزرگداشت استاد از سوی کانون‌های و کلا و دانشگاه‌ها در سال‌های بعد از بازگشت به دانشگاه به کرات برگزار می‌شد و جلسات سخنرانی ایشان با استقبال و شور و حرارتی خاص همراه بود، لیکن بزرگداشت ایشان در سالهای بعد از بازنشستگی اجباری با استقبال بیشتری مواجه بود.

مشهد مقدس در ماه‌های پایانی زندگی با برکت ایشان یکی از خاطره انگیزترین و ماندگارترین جلسات بزرگداشت را ترتیب داد. در تاریخ ۳۱ خرداد، دانشگاه فردوسی مشهد، و در یکم تیرماه دانشگاه آزاد اسلامی مشهد و شب دوم تیرماه در هتل درویشی



مشهد، مراسم بزرگداشت استاد با شکوه به یاد ماندنی برگزار شد و رضایت استاد را در پی داشت. در همین زمان بود که دانشگاه فردوسی مشهد تصمیم خود به تأسیس دانشکده حقوق به نام نامی حضرت استاد را پیشنهاد داد و ایشان با خوشحالی تمام آن را پذیرا شدند. شهریور ماه سال ۱۳۹۳ برای جامعه حقوقی ایران بسیار نگران کننده بود. اخبار ناگواری از حال و سلامت استاد منتشر می‌شد ... فقط دو ماه قبل از درگذشت استاد بود که در دانشگاه فردوسی مشهد دل نوشته‌ای را در وصف استاد قرائت کردم که ملتمسانه می‌گفت:

بمان ای مرغ بیداری، که می‌خوانی ز آزادی

که گل‌ها و شکوفه‌ها، به آواز تو برخیزند

بمان ای پادشاه ملوک انسانی، که سربازان حق گستر

به فرمان تو بستیزند

بمان آموزگار سرو قامت، مهربان ما

که مردان عدالت جو، به پای درس قانون تو بنشینند.

لیکن غروب خورشید استاد در روز یازده شهریور، یادآور شعر زیبای سهراب سپهری است:

ولی نشد که روبروی وضوح کبوتران بنشیند

و رفت تالپ هیچ

و ما برای خوردن یک سیب

چقدر تنها ماندیم

آخرین دست نوشته استاد در بیمارستان، آغاز اقدامی ماندگار است: موافقت کتبی با تأسیس دانشکده حقوق دکتر کاتوزیان در دانشگاه فردوسی مشهد. این امر به نظر اتفاقی نیست: استاد کارآموزی قضایی خود را در شهر مشهد آغاز می‌کنند، در هتل پارس مشهد از همسر خویش خواستگاری می‌کنند، در کتابخانه آستان قدس رضوی رساله دکتری خویش را تدوین می‌نمایند، در سال‌های در بدری در مشهد پناه می‌جویند، آخرین بزرگداشت استاد در مشهد برگزار می‌شود و آخرین دست نوشته استاد مربوط به تأسیس دانشکده‌ای با نام خود ایشان در مشهد است. حسن مطلع و حسن مقطع زندگی علمی و خانوادگی و شغلی استاد در شهر مقدس مشهد و در جوار بارگاه امام رضا (ع) رقم می‌خورد. همان امام همایی که استاد در سن ۲۲ سالگی هر روز صبح با عبور از مقابل بارگاهش، با قرائت صلوات خاصه به او ارادت می‌ورزید.

او اکنون در قطعه‌ی نام آوران پایتخت این مرز و بوم آرام گرفته است در حالی که به حکایت نوشته سنگ مزارش: «آسودگی من آنجاست که غباری بر چهره عدالت نیمنم».



### منابع

- ۱- کاتوزیان، امیر ناصر، زندگی من... از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود
- ۲- -----، گامی به سوی عدالت (سه جلد)
- ۳- -----، مسؤولیت مدنی (سه جلد)
- ۴- -----، گذری بر انقلاب ایران
- ۵- -----، عدالت قضایی
- ۶- -----، توجیه و نقد رویه قضایی
- ۷- شفیعی کدکنی، محمد رضا، آینه ای برای صداها
- ۸- سپهری، سهراب، هشت کتاب.